

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم
بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

سیاسی	Political
-------	-----------

عارف گذرگاه
انجمن فرهنگ افغانستان،
لیموژ، فرانسه

جریده عروۃ الوثقی

اثر

سید جمال الدین افغان
ترجمه: عبدالله سمندر غوریانی

(قسمت دوم)

اسلام و نصرانیت و پیروان آن

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ (۳۷ / ق / ۵۰)

”هراینه درین [مذکور] جای سنجش [پند] است برای کسیکه باشد مر او را دل، یا گوش نهد و اوست متوجه [حاضر]“

خداوند انسان را حیوان صنعتی آفریده و راه کار و عمل را بر وی آسان ساخته و او را به ابداع و اختراع هدایت کرده است. روزی ویرا بواسطه صنعت دست هایش مقدر کرده و حتی کار را ستون هستی و پایه بقای وی قرار داده است، که در همه احوال در تنگنا و فراخنا و تنگدستی و رفاه و بادیه نشینی و شهرنشینی، ساخته کارهای خود اوست. قوت او از کار زراعت در زمین و سلطه وی بر حیوانات است و کالا های وی و آنچه او را از گرمی و سردی و برهنگی حفظ میکند، حاصل دست های وی از بافندگی و برش است. و خانه ها و سرپناه ها، مظاهری از تفکیر و ارزیابی وی بلکه تمام انگیزه های ناز و نعمتی که فریفته آن میشود، انعکاسی از اعمال و جولانگاهی از اندیشه های وی است. و اگر ساعتی از زمان از کار دست بگیرد و بخواهد که بدست خویش نفس تازه به طبیعت بخشد، طبیعت بر وی بخیلی میکند و حتی او را تا پرتگاه نیستی میکشاند. همانطور در صنعت و ابداع خویش محتاج به استادیست که او را تعلیم بدهد و رهنمایی که او را ارشاد نماید. و درست همانطور که برای فراوانی لوازم معیشت و احتیاجات زندگی میکوشد. کار میکند تا که بداند که چگونه کار کند و برای اینکه قدرتی بکار پیدا نماید، صنعت وی نیز مصنوعی وی است و در تمام شؤون زندگی یک عالم صنعتی است.

او گویا جدا از طبیعت و برکنار از آثار آنست و احتیاج آن به طبیعت، همانند احتیاج کارگر به وسیله کار است. اینست همان انسان در خورد و نوش و لباس و مسکن خویش.

اگر او را درین حال بگذاریم و روش دیگری را برای بررسی حالات روانی وی از ادراک و تعقل و اخلاق و ملکات و انفعالات انتخاب نمایم، درین حال نیز او را یک حیوان صنعتی می یابیم که شجاعت و جبن و صبر و ناآرامی و گرم و

بُخل و شهامت و دون همتي و سنگدلي و نرمدلي و عفت و شهوت و آنچه را که شبیه این نقصانات و کمالات دروي میبینیم، تابع آن چیز است که در تربیت نخستین خویش با آن مواجه میگردد.

و آنچه که در روان وي از اوضاع مردمی که در بین شان بوجود آمده و تربیت یافته، و اهداف و اندیشه ها و روش هاي ذهني و اشکال خواسته ها و مطمح نظر ها و تمایل وي به اسرار الهي و يا اعتماد وي به جست و جو در خواص طبیعی و علاقه به کشف حقیقت، هر چیز و يا اکتفا بیک دید سطحی در اشیاء و يا سایر فعالیت هاي فکري که در وي به ودیعه گذاشته شده، تنها از طرف پدران و مادران و وابستگان و عشایر و همنشینان، تعبیه گردیده است.

مگر آب و هوای زادگا و پرورشگاه و نوع مزاج و شکل دماغ و ترکیب بدن و سایر ساخت هاي طبیعی در عارضه هاي رواني و صفات روحی، تأثیری بجز در استعداد و قابلیت ندارد؟ و آنهم تأثیر ضعیفی است، زیرا آنچه که بواسطه تربیت از احوال معاشران و یا در روان انسان از اندیشه هاي روشنفکران بجا میماند، طوری تأثیر آنرا از میان میبرد که گویی چیزی از طبیعت در آن بکار گذاشته نشده بوده است.

آری افکار پیوسته تجدید و معقولات دیگر تولد می یابد و همت هایی اوج میگیرد و صفاتی برتری می یابد و کنونیها بر گذشتگان پیشی میگیرند و تصور می رود که اینهمه از تصرفات طبیعت باشد و نه نتیجه کسب و آموزش. مگر حقیقت آنست که ثمره آنچه که غرس گردیده و حاصل آنچه که بدست آمده، مصنوع خویش است. پس انسان در تعقل و حالات روحی خود نیز یک حیوان صنعتی است.

اینرا میگوییم، چیز است که در آن عقلا و ساده لوحان نمیتوانند شک بکنند و توهم بیاد آورده ای که اعمال بدني از ملکات و خواست هاي روحی صادر می گردد و روح تسلط کامل بر بدن دارد و فکر میکنم که به این تذکر هم احتیاجی نداشته باشی. زیرا این امر از اذهان پوشیده نیست، لیکن پیش از ورود در موضوع مورد بحث در باره دین حرفی دارم و فکر نمیکنم کسی آنرا انکار نماید:

دین یک طرح الهي است که بشر مبلغ و معلم آنست و عقول مردم آنرا از پیام آوران، بواسطه تبلیغ و تعلیم و تلقین و مطالعه میگیرند و برای کسانی پرداخته شده که وحی الهي به آنان نمیرسد. دین در نزد همه ملت ها اولین بار در دلها می آمیزد و به وجدان رسوخ میکند و مردم را با عقاید و ملکات و عادات پیراسته میسازد. و جوارح آنها را بر انجام اعمال از کوچک و بزرگ توانا میسازد. پس سلطه اولی آن بر افکار و به تبعیت از آن بر اراده ها خواسته هاست. او سلطان روح و مرشد آن در تدبیر و تصرف بدن است. گویا انسان هم در آغاز پیدایش خود لوح صیقل شده ایست که نخستین بار، خط دین در آن نقش میبندد و باز به رهنمایی و ارشادات آنست که به دیگر اعمال میپردازد. و اما آنچه که غیر از طریق دین به دلها راه می یابد، خیلی هم نادر و اندک است.

کسیکه دین را حتی ترک هم میگوید، نمیتواند خصلت هاي یرا که دین در وي بوجود آورده، از خود دور کند. بلکه تأثیر آن در وي بمانند داغ زخم تا پس از جوری هم باقی میماند.

* * * * *

پس ازین همه آنچه موضوع مورد بحث ماست، ملت مسیحی و ملت اسلامی است که یک بحث دنباله داری است و ما اجمال آنرا می آوریم تا که به تفصیل آن آشنا شوي.

دیانت مسیح برای مسالمت و آسانی در هر چیز و بر اساس ترک قصاص و دوری از دارایی و سلطه و فراموشی از دنیا و زینت آن بنا یافته، و متدینین را به لزوم اطاعت از هر قدرت بر سر کار، و هم به واگذاری مال شاهان برای شاهان و به دوری جستن از منازعات شخصی و نژادی و حتی دینی موعظه مینماید و از وصایای انجیل است که: «**اگر کسی بر رخسار راست تو میزند، توهم رخساره چپ خود را برایش بگردان.**» و در اخبار آمده که پادشاهان را سلطه به ابدان است که فانی است و ولایت حقیقی و جاوید بر ارواح است که تنها از آن خداست.

کسیکه بر اساسات این دین اطلاع حاصل کند و آنچه را که از پیش گفتیم بررسی نماید، که دین دارای یک سلطه بزرگ بر افکار است و هر خیال نیز تأثیری در اراده و بدن آن بر حرکت همانند آن در بدان دارد. از سلوک پیروان این دین و کسانی که در عقیده منسوب به آنند، کاملاً تعجب میکند که چگونه در فخر و مباهات به زندگی این دنیا و آسوده حالی در آن باهم رقابت میکنند و باز در بهره برداری از لذایذ آن حدی را نمی شناسند و به کشورگشایی به پیروزی و غلبه بر آفاق دور دست شتاب نشان میدهند و هر روز فن جدیدی از فنون جنگی را اختراع و آلات حربی کشنده را ایجاد مینمایند تا که آنرا بعضی از آنان علیه بعض دیگر از خود استعمال نمایند. و به بواسطه آن بر غیر از خود یورش برند. در تهیه سپاه و سوق الجیشی در میدان هاي جنگ بحدی مبالغه میکنند و اندیشه هاي خویش را بمنظور بهتر ساختن نظام عسکری به درجه صرف می نمایند که حالا فن عسکری دیگر از وسیعترین فنون و مشکلترین آنها شده است. حالانکه اصول این دین ایشانرا از تمایل به حفاظه مال خودشان منصرف میسازد چه رسد به اینکه مال غیر از خود را تقاضا داشته باشند.

و اما اساس سیاست اسلام بروی مطالبه پیروزی و شوکت و فتح و ظفر استوار است و هر قانونی را که خلاف شریعت آن و هر سلطه را هم که صاحب آن متکفل اجرای احکام آن نباشد، نفی میکند.

کسیکه به اصول این دیانت ناظر است و سوره ای از کتاب مُنزل آنرا میخواند، درین قضاوت هیچ شبهه نمیکند که معتقدین به این دین میبایستی که اولین ملت جنگی در جهان بوده باشند و به اختراع سلاح هاي کشنده و ترویج فنون

عسکري و تبحر در علوم ديگري که لازمه آنست از قبيل فزيک، کيميا، و جراثيقال و انجنيري وغيره بر ديگر ملت ها پيشي گرفته باشند و کسيکه آيه:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ (٦٠/ الانفال / ٨)

” و آماده بسازيد براي ايشان آنچه توانيد از توانايي“

ميخواند، يقين حاصل ميکند که هر که به اين دين پيرايسته گردد، به پيروي عشق ميورزد و هم هر وسيله که راه را براي وي هموار کند، جست و جو ميکند و در حدود توان بشري درين زمينه ميکوشد. گذشته از اينکه به آزادي ميگرايد، و پيروي ديگري را بر خود نمي پذيرد، و باز کسيکه توجه نمايد که شريعت اسلام هر نوع شرطبندي را جز در مسابقه اسب دواني و تيراندازي تحريم کرده، ميتواند که از آن به پيمانه تمايل صاحب شريعت به شناخت فنون عسکري و تمرين آن پي ببرد.

با اينهمه او را از اوضاع معتقدان به اين دين درين روزها دهشت دست ميدهد که چگونه نسبت به مسأله قدرت بي اعتنا و در مطالبه شرايط آن سهل انگارند، و اساساً توجهي به مهارت در فنون جنگي و اختراع اسلحه ندارند. و حالا ديگر ملتها در آنچه که وظيفه اولي آنان بوده است بر آنها سبقت بسته اند و حتي مسلمانان به تقليد آنان در ضرورت هاي مربوط به فنون و آلات محتاج گشته اند و بسياري از ايشان زير سلطه مخالفان خرد گشته و در برابر آن تسليم و فرمان هاي آنها را گردن نهاده اند.

و کسيکه ميانه اين هر دو دين قضاوت ميکند، فکر وي متحير ميگردد که چگونه توپ و موتوريزه وغيره بدست فرزندان ديانت نخستين بيشتر اشنای ۱۹۷۲ از ديانت دومي اختراع شده و توپ ماريتن در شهرهاي مسيحي بيشتر از کشورهاي مسلمان بوجود آمده است. و چگونه دژهاي مستحکم و کشتي هاي مجهز و بندرگاه هاي بحري، اسباب نيرومند ملت « صلح و سلم» گشته و نه از ملت «جنگ و پيروي». و چرا يک مرد حکيم که حاذق هم باشد به حيرت نميرود و باز چگونه يک آدم خبير و با بصيرت به کنه حقيقت نميرسد. آيا اين بواسطه آنست که اعصار ماضيه و قرون گذشته براي رسوخ اين دو دين، در پيرامون آنها کفايت نميکرد. و يا اينکه هريک از اين دو ملت از نسل ها، بين طرف عقايد ديني شانرا پشت سر گذاشته اند. مگر نصارا در ديانت خويش به شريعت موسي رفتار کرده اند و روش يوشع بن نون را گزيده اند؟ و آيا پاره ای از آيه هاي انجيل به طور آگاه و ناخودآگاه در بين خطبه ها و موعظه هايي راه يافته که بالاي منابر مسلمانان قرائت ميشده و يا چيزي از آنها در خواسته هاي معلمان و مبلغان شريعت در وقتيکه در محافل تدريس تکيه ميزند، القاء شده؟ آيا ناموس خداوندي در هر دو ملت تبديل گشته و جريان طبيعت در هر دو، دگرگونه شده است؟ و آيا درين دو دين ابدان، بر ارواح غلبه يافته اند؟ و يا ارواح مشاوري غير از فکر و خيال دارند؟ و يا اينکه افکار از سلطه دين رها شده و نفوس از پذيرايي نقش آن سر باز زده اند؟ در حالي که دين نخستين حاکم بر نفس و نيرومندترين مؤثر در آنست. آيا علت ها از معلول ها تخلف کرده است و يا مگر نسبت هاي ميانه اسباب و مسببات آنها قطع گرديده است؟ چه انتظار ميرود که اندیشه هايي، اينهمه پوشيده ها را هويدا کند و معما ها را حل نمايد.

و آيا اين اختلاف نژادها راجع است؟ حالانکه بيشتر فرزندان اين دو ملت به اصول واحدي برميگردند، و در نسبت هاي نزديک بهم قرابت دارند و يا اينکه مربوط بتفاوت سرزمين هاست. حالانکه بيشتر افراد اين دو ملت، در جغرافياي فزيکي مشابه هم هستند و در موقعيت هاي همجوار يکديگر اند. مگر از مسلمانان در سر آغاز دين شان اعمالي سر نزد که چشم ها را خيره و مغزها را دهشت زده کرد؟ آيا در ميانه آنان کساني مانند فارس و ترک و عرب نبودند که سرزمين ها را بلرزه درآوردند؟ و به کوسي سيادت نشستند؟

مسلمانان در جنگهاي صليبي اسلحه آتشين شبيه توپ ها را با خود داشتند که مسيحيان از آن بوحشت افتادند و از شناخت اسباب عاجز آمدند. ملکم سرگم انگليس در تاريخ فارس گويد که: « اين محمود غزنوي با بت پرستان بوسيله توپ ها مي جنگيد و اين علت شکست شان از وي در حدود سال ۴۰۰ هجري بود که مسيحيان تا آن تاريخ چيزي از آن را نميدانستند». پس کدام يار زمانه، دست ملت مسيحي را گرفت و نعمتي را به وي ارزاني داشت که اساساً در قواعد دين وي نبود، و باز کدام مصيبيتي بر پيکر مسلمانان لطمه زد که ايشانرا از کاربرد وسايلي که از لوازم حتمي دين شان بود بازداشت؟ که اينجا مقام حيرت و جاي تعجب است و براي اين تخلف بايد که سببي جست و جو شود. آري تفصيل آن بدرزا ميکشد، و ليکن ما با شرطي که گذاشته ايم اجمالي از آنها مي آوريم:

دين مسيحي در ممالک اروپا عام و در ميانه فرزندان ملت روم ساحه آن گسترده گرديد، و آنان عقايد و آداب و ملکات و عادات خاص خود را داشتند که آنها را از پدران پيشين و اديان سابق و علوم و شرايع اوليه خويش به ارث برده بودند.

همينکه دين مسيح آمد، همه مصالح و روشهاي عقلي شانرا دست ناخورده باقي گذاشت و از طريق اقتناع و افسون خاطره ها به آنان رسيد و نه از منابع زور و قدرت. و گويا برشي برابر با اندام آنان بود و آنچه را که از پدران خود به ارث برده بودند از ايشان واپس نگرفت. گذشته از اين آن صحيفه هايي از انجيل که مردم را به صلح و سلم ميخواند با آنچه که در ميانه کافه مردم رايج بود، نا آشنا بنظر نميرسيد، بلکه برسم ذخيره در نزد رؤسا و روحانيون وجود داشت. و اما همينکه علماي روماني به منصب تشريع رسيدند و جنگ با صليب را دستور ساختند و با يک حماس ديني آنها تبليغ ميکردند، تاثير آن در روان مردم يکجا با عقايد ديني درآميخت و جانشين اصول شد. همان بود که در اثر آن عقايد مسيحيان در اروپا متزلزل شد و به گروه هايي تقسيم شدند و به مکتب هايي ميگرويدند که همه جا با سلطه ديني در افتاده بود و به اين ترتيب اخگري که اجداد آنها در نهاد وجودشان نهاده بود، شعله ور گرديد و بدنال آن فنون زيادي را

گسترش دادند و برای شان مجال تفکر در آن گشایش یافت و مهارت آنان در فنون عسکری و اختراع آلات جنگی و دفاعی تا بمرتبه مهارت شان در سایر فنون رسید.

و اما مسلمانان پس از اینکه در سر آغاز پیدایش دین خویش، به پیروزی هائی نایل آمدند، و از هر مهارت جنگی و افتخار عسکری بهره بردند و حتی نسبت به سایر ملل به فنون مبارزه و مقابله پیش افتادند، در میان آنان مردمی با لباس دین ظاهر شدند و در آن بدعت بوجود آوردند و با اصول اساسی آن چیز هائی را که از آن نبود، درآمیختند و همه جا قواعد جبر انتشار یافت و تا اعمال اندیشه ها نفوذ کرد و با دلها در آمیخت، تا بحدی که ایشان را از عمل و فعالیت باز داشت. گذشته ازین در قرن سوم و چهارم، زندیقها چیزهایی را با خود آوردند و سوفسطائیهها مظاهر وجود را انکار و آنرا از جمله خیالاتی دانستند که تنها بنظر می آید. و حقایق آنرا ثابت نمیکند و راویانی احادیث را به غلط نقل و آنرا در کتاب های خویش به صاحبان شریعت نسبت دادند که روح غیرت را میکشد و زهر قاتل است. و آنچه از آن به اندیشه های مردم راه یافته، ضعف همت و پستی اراده را سبب میگردد که تحقیق اهل حق در بیان صحیح و باطل از آن نتوانسته تأثیر آنرا از افکار عامه مردم از میان ببرد. خصوصاً پس از اینکه نقصان در آموزش و تقصیر در ارشاد عامه مردم به اصول حقه دین و مبادی ثابتیه که پیامبر خدای (ج) مردم را دعوت میکرد، پدید آمد و بررسی دین به روش درست آن منحصر به گروه های کوچک و حلقه های مخصوص بوده که شاید این خود علت رکود و موجب انحطاط مسلمانان گردیده که ما تا امروز رنج آنرا بدوش میکشیم و از خداوند بزرگ سلامتی از آنرا تمنا میبریم. و اینهمه عارضه هایی که دین را احاطه کرده و دل های مسلمانان را از توجه به آن بازداشته است، هرچندی که حجاب تیره هم است با آنها میان آن و اعتقادات صحیح که مردم تا هنوز از آن محروم نگشته اند دفع و کشش دایمی و مستمری است و نزاع حق بر باطل نیز همانند نبود میان بیماری و نیروی مزاج انسان است. و چون دین حقیقی نخستین چیزیست که خداوند نفوس مردم را به آن آراسته کرده و تا هنوز هم پرتو آن در دل های ایشان در افق اینهمه ابر های تیره و گنرا برق میزند، خواه ناخواه روزی نور آن درخشش میگیرد و ابر های تیره را پاره میکند و مادامی که قرآن در میان مسلمانان تلاوت میگردد و کتاب منزل و پیشوای حقیقی مردم و برایشان مسلط است، آنان را به حمایه مستملک و دفاع از متصرفه و پیروزی بر تجاوزکاران و میدارد و تقاضای آزادی را مینماید که راه آنرا خاص نساخته و نوع آنرا معین نکرده است. ما به چنین بازگشتی شبیه به حالت نخستین و به اقدام آنان در فرصت هایی که زمان از آنان سلب کرده شک نمیکنیم تا بر کسانی غیر از خود به فنون درگیری و هجوم و مقابله بخاطر حفظ حقوق و نفرت از لذت و حمایه ملت خویش از تباهی پیشی بگیرند.

و بازگشت همه امور بسوی خداست.

ادامه دارد